

بازتاب قرآن در سیره مدیریتی امام علی علیه السلام در عرصه اجتماعی

زهره اخوان مقدم^۱

مصطفی دلشاد تهرانی^۲

فاطمه ترابی^۳

چکیده

اصول مدیریت اجتماعی مستخرج از آیات قرآن و بازتاب آن در سیره مدیریتی امام علی علیه السلام منتج به ایجاد قواعدی می‌شود که می‌تواند راهنمای مدیران در عرصه مدیریت اجتماعی باشد. این بررسی نشان می‌دهد که امیرمؤمنان علیه السلام در مدیریت جامعه پایبند به اصولی چون تکریم، رفق و مدارا، عدالت‌ورزی و عدالت‌خواهی، حق‌مداری، آزادی، مردم‌داری، اهتمام به مستضعفان، عدم انظلام، تربیت و اصل تعاون بودند. تأکید امام علیه السلام بر اصول برگرفته از قرآن کریم جامعه را به سمت و سوی ایجاد عدالت اجتماعی، آزادی حقیقی و امنیت سوق می‌دهد.

کلید واژه‌ها

سیره، سیره مدیریتی، قرآن، امام علیه السلام علی علیه السلام، مدیریت اجتماعی.

۱. دکترای علوم قرآن و حدیث، عضو هیئت علمی دانشکده علوم قرآنی تهران، dr.zo.akhavan@gmail.com

۲. خارج فقه، عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران، Delshadtehrani@yahoo.com

۳. کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران، tf.torabi@gmail.com

مقدمه

هیچ عاملی مانند مدیریت نمی‌تواند در پویایی و رشد یک جامعه نقش داشته باشد. جامعه به هر وسعتی که باشد، برای سامان‌یابی و پیشرفت همه جانبه، نیازمند مدیریتی جامع و توانمند است. مخصوصاً وقتی هدف از مدیریت، هدایت انسان به سوی مقصد حقیقی است، باید مدیریتی بر او حکم‌فرما شود که مبتنی بر شناخت انسان و نیازهای او باشد. از طرف دیگر هیچ کتابی به اندازه قرآن مجید در ساختار فردی و گروهی جامعه انسانی تأثیرگذار نیست، چرا که قرآن تمامی اصول مورد نیاز زندگی انسان‌ها را بیان کرده است و پیوند قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام، به گواهی خود قرآن و احادیث متواتری چون حدیث ثقلین، غیر قابل انکار است. از این رو لازم است با استخراج اصول قرآنی و نمودهای آن در زندگی ائمه معصومین - علیهم‌السلام - راه زندگی خویش را شناخته و در صراط مستقیمی که رو به سوی هدایت دارد، قدم گذاریم. از سوی دیگر، امام علی علیه‌السلام در عرصه مدیریت کلان، بهترین الگو است؛ چرا که در دوران پنج ساله حکومت و مدیریت ایشان بخش قابل توجهی از اصول مدیریت اسلامی بر مبنای کتاب الهی و سنت نبوی اجرا شد.

در این مقاله مراد از «سیره» اصول کلی ثابت، عملی و حاکم در همه حوزه‌های متنوع زندگی اجتماعی است، که بر اساس قرآن و آموزه‌های معصومان علیهم‌السلام تبیین شده است. بنابراین سیره مدیریتی امام علی علیه‌السلام روش، منش و اصولی است که امام علیه‌السلام در راستای رهبری و تدبیر امور در عرصه‌های مختلف اجتماعی به کار بستند، و مراد از بازتاب قرآن در سیره مدیریتی امام علی علیه‌السلام، تأثیر و تجلی قرآن بر سیره مدیریتی ایشان است که بر اساس اصول ثابت، در روش مدیریت ایشان اعمال شده است.

روش این مقاله در ارائه مطالب بدین گونه است که ذیل هر اصل، به آیه‌ای اشاره شده که به همان اصل باز می‌گردد. پس از بیان مفاهیم مربوطه و ذکر دیدگاه قرآنی آن، به اهمیت آن اصل در مدیریت اجتماعی در کلام امیرمؤمنان علیه‌السلام پرداخته شده و در پایان به ذکر نمونه‌های عملی از رفتار مدیریتی امام علیه‌السلام ارائه شده است.

۱- اصل تکریم در قرآن و سیره امیرمؤمنان علیه‌السلام

واژه کرامت از ماده «کَرَم» بر بزرگواری و عزت نفس دلالت می‌کند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ۴۶) و

به معنای منزّه داشتن، حرمت نگه داشتن و بزرگواری شمردن است (دهخدا، ۱۳۷۷ ش، ذیل واژه تکریم). همان گونه که واژه مقابل آن، «هَوْن» به معنای پستی و ذلت است (مصطفوی، پیشین). بر اساس دیدگاه قرآن، انسان بدان جهت که انسان است و مورد تکریم خداوند، شایسته احترام است، زیرا خداوند او را بزرگ داشته و برتری داده است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛ (اسراء/ ۷۰).

توجه به کرامت انسانی و پاسداشت آن در سیره و سخن امام علی علیه السلام بسیار دیده می شود. حکومت ایشان، حکومت حرمت نهادن به انسان و گرمی داشتن کرامت مردمان بود. ایشان همواره به دنبال این هدف بود که سطح فکر و معرفت و قدرت اندیشه و تعقل مردم افزایش یابد، و بدین ترتیب مردمان در روابط اجتماعی خود، پایبند به ارزش های والای انسانی باشند و کرامت، بزرگواری و گذشت، جای توهین، تحقیر و تهمت را بگیرد. چنان چه در گزارشی آمده: وقتی امام علی علیه السلام پیر مردی از کار افتاده را دید که دست نیاز به سوی مردم دراز کرده، برآشفته و با تعجب به اطرافیان فرمود: «ما هذا؟»... آن گاه دستور داد او را از بیت المال تأمین کنند (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۱، ص ۴۹). این رفتار، به خاطر نگاه ویژه ایشان به مقام انسانیت است. از دیدگاه امام علی علیه السلام از هر کاری که موجب حقارت انسان شود؛ باید پرهیز نمود: (رک: مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۷۸؛ نهج البلاغه، حکمت ۴۴۹؛ آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۱)

در سیره مدیریتی امام علی علیه السلام، همه انسان ها موظفند این مخلوق الهی را گرمی بدارند و حتی انسان حق تحقیر و کوچک کردن خویش را ندارد و از این رو هنگامی که دهقانان شهر انبار به جهت احترام به امیرمؤمنان علیه السلام پیشاپیش او دویدند، امام علیه السلام ناراحت شده و مردم را از این رفتار حقارت گونه، نهی فرمودند (نهج البلاغه، حکمت ۳۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳، ج ۳۲، ص ۳۹۷). در فرازی دیگر از نهج البلاغه نیز امام علی علیه السلام لزوم تکریم مردم را به مالک اشتر یادآور شده و دلیل آن را ویژگی «نظیرُ لک فی الخلق» به معنای برابر بودن در آفرینش بیان می کند (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

در سیره امام علیه السلام، رعایت کرامت انسان ها آن چنان اهمیت دارد که به خاطر عدم اهتمام ابوالاسود دوتلی به آداب کریمانه، وی را از سمت قضاوت عزل نمود (نوری الطبرسی،

۱۴۰۸، ج ۳۵۹، ۱۷). نمونه‌ای دیگر از توجه ویژه امام علیه السلام به تکریم انسان‌ها، آن‌جاست که شرحبیل، در پی پاسخ سؤالاتش از امام علیه السلام، با ایشان همراه شد، در حالی که امام علیه السلام سواره و او پیاده بود. امام علیه السلام این رفتار (سواره‌بودن والی و پیاده‌بودن رعیت) را، زیر پا نهادن حرمت مؤمن دانستند (نصر بن مزاحم المنقری، ۱۴۰۴، ص ۵۳۲). این‌گونه بود که امیرمؤمنان علیه السلام هرچه را که باعث زیر پا گذاشته‌شدن حرمت و کرامت مردمان بود، نفی می‌کرد.

۲- اصل رفق و مدارا در قرآن و سیره امیرمؤمنان

در زبان عربی «رفق» به معنای نرم‌خویی و ملاطفت در رفتار و کردار است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ۱۱۸). مدارا نیز در حسن خلق و معاشرت به‌کار می‌رود (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، ۱۵۲) و به معنی نرمی، ملاطفت و مهربانی است. بنابراین، مراد از رفق و مدارا، ملایمت و نرمی داشتن در رفتار و کردار و نیز وسعت نظر و گشادگی، گذشت و تحمل اجتماعی است (دلشاد تهرانی، سیره نبوی، ۱۳۸۳، ج ۲، ۱۶).

در قرآن کریم، ارتباط خداوند با موجودات، بر اساس رحمت و محبت بیان شده است:

«كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛ (انعام/۱۲)

آن‌چه در این خصوص در قرآن به چشم می‌خورد، تشویق و تأکید بر مدارا و ملایمت با مردم در گفتار و رفتار است. چنان‌چه خداوند، یکی از شروط مهم رهبری و قبول مسئولیت را همین مدارا معرفی می‌کند:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»
(آل عمران/۱۵۹).

مسأله رفق و مدارا از سوی یک رهبر در عرصه اجتماع، آنگاه از اهمیت بیشتری برخوردار می‌گردد که هدف او، هدایت مردم به سوی رستگاری و سعادت باشد.

در نگاه امام علی علیه السلام، رفق و مدارا، اصلی کارآمد در روابط اجتماعی و مدیریت جامعه است (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۴۲). با این دیدگاه است که امیرمؤمنان علیه السلام در لحظه لحظه حکومت خود، با همه اقشار جامعه با ملایمت رفتار نمود و کارگزارانش را نیز بدین مهم فرمان داد (نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۶). امام علیه السلام مهر و رحمتش را از دشمن نیز دریغ نمی‌داشت و رفق و

مدارای او با دشمن، آنان را از افتادن در پرتگاه هلاکت و ضلالت نجات می‌داد؛ نمونه‌ای از این نرمش و ملایمت، داستان عمروبن معدی کرب است که در جنگی که بین او و حضرت رخ داد، حضرت بدون خونریزی و با روشی منحصر به فرد پیروز شد. پس از مدتی عمرو پشیمان شده، اسلام آورد و اسلامش پذیرفته گردید. (مفید، الارشاد، ۱۴۱۳، ج ۱، ۱۶۰)، نمونه‌ای دیگر، رفتار کریمانه امام علیه السلام با مردم بصره پس از جنگ جمل است. امام علیه السلام پس از جنگ جمل، مردم بصره را امان داد و فراریان را تعقیب نکرد، جان و مال آنان را حفظ کرد و به هیچ کس اجازه تعرض نداد (رک: ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱، ۲۵۰). پس از جنگ نیز، عایشه را که یکی از سران فتنه جمل بود در نهایت احترام پس از اسکان در بصره، به مدینه فرستاد. (طبری، تاریخ الطبری، ۱۳۸، ج ۴، ۵۴۴؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ۱۸۳). نه تنها در گوشه گوشه این حادثه، امام علیه السلام با همه مدارا می‌کرد، بلکه در حوادث دیگری نیز پس از پیکار صفین، این رفتار انسانی از سوی امام علیه السلام به چشم می‌خورد.

۳- اصل عدالت‌ورزی در قرآن و سیره امیرمؤمنان

عدالت در لغت به معنای برابری (راغب الاصفهانی، ۱۴۱۲، ۵۵۱)، امر متعادل و میانه‌روی در کارها (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۵۳) آمده است. اصل ماده «عدل» به معنای حد وسط میان افراط و تفریط است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸، ۵۵) در مقابل ظلم که به معنای «قراردادن چیزی در غیر موضعش» است، قرار می‌گیرد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ۳۷۳). بنابراین عدل در اصل به معنای قراردادن هر چیزی در جای خودش می‌باشد:

«الْعَدْلُ يُضَعُّ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷؛ نیشابوری، ۱۳۷۵،

ج ۲، ۴۶۶).

در نظام هستی، عدل از چنان جایگاه والایی برخوردار است که اصلی اساسی در ارسال رسل و انزال کتب به شمار می‌رود:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»

(حدید/۲۵).

قسط در کتب لغت به معنای عدل آمده (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۷، ۳۷۷) و خداوند همان گونه

که به عدل فرمان داده (نک: نحل/۹۰) به برپایی قسط و عدالت اجتماعی نیز فرمان داده است (نک: نساء/۱۳۵).

حکومت امام علی علیه السلام، حکومت عدالت ورزی بود و هیچ هدفی در نزد آن حضرت جز اجرای حق و عدل در برپایی حکومت وجود نداشت (نهج البلاغه، خطبه ۳۳). در این حکومت، عدالت، مفهومی گسترده و وسیع داشت. امام علیه السلام چه در مقام سخن و چه در مقام عمل عدالت را زنده کرد و نه تنها خود در تمامی شئون، عدالت را به بهترین وجه رعایت می کرد، بلکه خطاب به کارگزارانش نیز تأکید فراوانی به عدالت ورزی داشت:

«وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

امام علی علیه السلام از همان روزهای آغازین حکومت، عدالت را میان همگان گسترش داد، و بیت المال را به طور کاملاً مساوی میان مردم تقسیم کرد (ابن ابی الحدید، ۳۸، ۱۴۰۴) به گونه ای که این اقدام عدالت گرایانه بر برخی چنان گران آمد که در هنگام تقسیم بیت المال به عنوان اعتراض حاضر نشدند (پیشین).

نمونه ای شگفت انگیز و حیرت انگیز از عدالت امیرمؤمنان علیه السلام که تفاوت حکومت حق و حکومت باطل را به وضوح نمایان می سازد؛ رفتار امام علیه السلام پس از جنگ جمل است، آن گاه که گروه فتنه در این جنگ شکست خوردند و پا به فرار نهادند، در راه به زنی آ بستن برخوردند که از شدت ترس، بار خود را انداخت و خود نیز درگذشت. وقتی این خبر به امام علیه السلام رسید، دینه جنین و زن را از بیت المال به خانواده اش پرداخت کرد (صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ۱۴۰۴، ج ۴، ۳۰۹، طوسی، الامالی، ۱۴۱۴، ج ۹، ۳۷۷).

نمونه های عدالت ورزی حضرت علی علیه السلام در حکومت بسیار زیاد است که ذکر همه آن ها مجال وسیع می طلبد. داستان سوده همدانی که نزد امام علیه السلام از ستم کارگزار ایشان شکایت کرده بود و امام علیه السلام با نامه ای، کارگزارش را به رفتار عادلانه دعوت کرد (أربلی، ۱۳۸۱، ج ۱، ۱۷۴؛ احمد بن ابی طاهر، بی تا، ۴۹) و رفتار عدالت گونه امام علیه السلام با عبیدالله بن حر که با وجود پیوستن وی به معاویه، امیرمؤمنان حکم عادلانه ای درباره او صادر نمود (ابن الأثیر، الكامل، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۷-۲۸۸)، نمونه هایی از رفتارهای عدالت ورزانه امیرمؤمنان است.

۴- اصل حق‌مداری در قرآن و سیره امیر مؤمنان

اصل واژه حق به معنای ثبوت مطابق با واقع (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ۲۶۲) و نقیض باطل است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ۶) در قرآن کریم از کتمان حق و التباس آن به باطل، به شدت نهی شده است (نک: بقره/۴۲)؛ و خداوند گروه هدایت یافته را کسانی معرفی می‌نماید که به حق دعوت و طبق آن حکم می‌کنند:

«وَمِنَ خَلْقِنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف/۱۸۱)

در سیره مدیریتی امام علی (ع) حقوق همه اقشار جامعه باید رعایت شود و این امر محقق گردید. در دیدگاه امیر مؤمنان (ع) بزرگ‌ترین حقی که خداوند آن را واجب گردانیده حقوق متقابل مردم است (نک: نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶؛ نیز نامه‌ی ۵۰). چنان که خود، رعایت حقوق مردم را بر خویشتن (به عنوان رهبر جامعه) واجب می‌دانست (نک: نهج البلاغه، خطبه ۳۴). امام (ع) نه تنها در نامه‌ها و سخنان گهربار خود این اصل قرآنی را مورد توجه قرار می‌داد، بلکه در عمل و رفتار با همه اقشار جامعه، بدان پایبند بود. حق‌مداری را باید از رفتارهای دقیق امام (ع) آموخت؛ آن‌جا که ایشان با مردی مسیحی همسفر شد و در هنگام جدایی با همراهی کردن وی در مقداری از مسیورش به او فرمود که این حق همسفر است و مرد مسیحی با مشاهده این اخلاق کریمانه، در فکر فرو رفت و مجذوب اسلام گشت و آن‌گاه که دانست همسفرش امیر مؤمنان و رهبر جامعه اسلامی بوده، مسلمان شد و از یاران امام (ع) قرار گرفت (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ۶۷۰؛ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۲، ۱۳۵).

نمونه‌ای دیگر از حق‌مداری در سیره امیر مؤمنان (ع)، رفتار ایشان با شخصی نصرانی است؛ آن‌گاه که زره خود را در دست او دید و گفت: این زره متعلق به من است. آن دو نزد قاضی رفتند و چون حضرت، دلیل و مدرکی در اثبات مدعایش نداشت، حکم به نفع مرد نصرانی صادر شد و امام (ع) هیچ اعتراضی نکرد. آن مرد که این رفتار حق‌گرایانه امام (ع) را دید، مسلمان شد و گفت: این زره متعلق به امیر مؤمنان (ع) است. آن‌گاه حضرت زره را به او بخشید (ابن الأثیر، ۱۴۰۹، الکامل، پیشین، ج ۳، ۴۱؛ ابن هلال الثقفی، ۱۴۱۰، ج ۱، ۷۴؛ ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶، ج ۱، ۳۲۰).

رفتار امام (ع) نه تنها با مردم و اقلیت‌های مذهبی، رفتاری حق‌مدار بود؛ بلکه در

حکومت عدل ایشان، مخالفان نیز از حقوق اجتماعی بهره‌مند بودند و حقوقشان باید رعایت می‌شد (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ۲۵۹).

۵- اصل آزادی در قرآن و سیره امیرمؤمنان

اسلام حریتی به بشر داده که قابل قیاس با حریت در تمدن هیچ عصری نیست، و آن آزادی از هر قید و بند و از هر عبودیتی به جز عبودیت خدای سبحان است. این حریت، معنایی بس وسیع دارد و کسی می‌تواند به وسعت معنای آن پی ببرد که در سنت اسلامی و سیره عملی معصومین تعمق کرده، آن را با سیره ظلم و زوری که تمدن‌ها در بین افراد جامعه برقرار نموده‌اند، مقایسه نماید؛ آن وقت می‌تواند به خوبی درک کند که آزادی واقعی و شایسته منزلت انسانی، آن است که اسلام آورده و انبیاء و اولیای الهی بدان پایبند بوده‌اند. خداوند سبحان در قرآن کریم، یکی از دلایل بعثت نبی اکرم (ص) را رها کردن مردم از قید و بندها برمی‌شمرد:

«...وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» (اعراف/۱۵۷)

واژه «إِصْر» در لغت به معنای ثقل و سنگینی (الفراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ۱۴۷) است که به سبب سنگینی، حمل‌کننده‌اش را از حرکت باز می‌دارد، همچنین به هر چیزی که انسان را با قهر و غلبه در اسارت آورد، نیز «إِصْر» گفته شده است (راغب الاصفهانی، ۱۴۱۲، ۷۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ۴) و «أَغْلَال» به غل و زنجیری گفته می‌شود که به دست و پای اشخاص می‌بندند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ۴۷). خداوند رحمان می‌خواهد به واسطه پیامبرش، همه چیزهایی را که مانع رسیدن بندگان به خیرات و صواب می‌شود، از آنها بردارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ۳۶۲).

امام علیه السلام عابدان که خود نمونه جامع کمالات انسانی و در افق سیر آزادی و آزادمنشی است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۴، ۳۶۱)، به همه می‌آموزد که حق ندارند تن به اسارت دهند، زیرا خدا انسان را آزاد قرار داده و انسان آزاده از همه اسارت‌های مادی و معنوی رهاست:

«لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱).

در دولت علوی، مردم از هر گونه آزادی سیاسی و اجتماعی بهره‌مند بودند. حکومتی که

در آن، از همان ابتدای شکل‌گیری، مردم آزاد بودند تا بیعت کنند یا سر باز زنند (نصر بن مزاحم المنقری، ۱۴۰۴، ۴۸۴؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۲، صص ۴۳۸-۴۴۰). در این حکومت، هر جا هر گونه ظلم و ستمی بر کسی می‌رفت، بدون هیچ ترس و واهمه‌ای می‌توانست از بالاترین مسئول حکومتی تا پایین‌ترین آن‌ها، شکایت کند و در امان بماند، چنان‌چه گروهی مشرک، به آسانی و بدون ترس و واهمه، نزد امام علیه السلام از ستم کارگزاری شکایت می‌کنند و امام علیه السلام با نامه‌ای، کارگزارش را به رفتاری معتدل و به دور از ستم‌پیشگی دعوت می‌کند (نک: نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۱۹). امام علیه السلام هرگز آزادی بیان را تحدید نکردند بلکه مردم را همواره به سخن گفتن صریح و بی‌پرده تشویق می‌کردند (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶). افزون بر این از کارگزاران می‌خواستند چنین فضایی را برای مردم فراهم کنند؛ تا آنان بتوانند بدون دغدغه و ترس، به راحتی با ایشان سخن بگویند (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ۱۶۲).

گستره آزادی در حکومت علوی حتی به شرکت در جنگ‌ها نیز کشیده شد؛ چنان‌چه در جنگ صفین، مردم شهر رقه از آن‌جائی که از هواخواهان عثمان بودند، از همکاری با امیرمؤمنان علیه السلام سر باز زدند اما از سوی امام علیه السلام اعتراضی به آن‌ها نشد (ابن اثیر، الکامل، ۱۴۰۹، ج ۲، ۲۸۱؛ نصر بن مزاحم المنقری، ۱۴۰۴، صص ۱۵۱-۱۵۳).

۶- اصل مردم‌داری در قرآن و سیره امیرمؤمنان

آن‌چه یک مدیر را در اداره امور مردم موفق می‌سازد، نوع نگاه او به اداره‌شوندگان است. آن‌که نگاهی مثبت‌اندیشانه، خوش‌بینانه و خدمت‌گزارانه دارد، با مردم با مهر و محبت و از سر دلسوزی و رحمت رفتار می‌کند. تلاش می‌کند با مدیریت بر قلب‌ها، مردم را خشنود سازد و برای خواسته‌ها، انتقادات و پیشنهادات آنان ارزش قائل شود. آن‌گاه که رابطه زمامداران با مردم، بر اساس الفتی حقیقی شکل گیرد، نشاط و رضایت عمومی، باعث بقا و تداوم حکومت خواهد شد (نک: دلشاد تهرانی، ۱۳۸۸، ۱۱۲).

خداوند سبحان، در بیان صفات رهبر مسلمانان جهان، رسول گرامی اسلام (ص)، چنین

می‌فرماید:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ

رَءُوفٌ رَّحِيمٌ» (توبه/۱۲۸)

یعنی به‌راستی که پیامبری از میان خودتان برای شما آمده است که هر رنج که شما می‌برید برای او گران می‌آید و سخت هواخواه شماست و به مؤمنان رؤف و مهربان است. این آیه مبارکه، به شدت ارتباط پیامبر با مردم اشاره می‌کند، گویی تمام دردهای آن‌ها را می‌داند، از مشکلات آنان آگاه است، و در ناراحتی‌ها و غم‌ها و اندوه‌ها با آنان شریک است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ۲۰۶). با تأسی به این آیه شریفه، دانسته می‌شود که همه رهبران و زمامداران مردم باید به پیروی از پیامبر عظیم‌الشان اسلام، شیفته مردم و خدمت به آنان باشند و در جهت سعادت آنان بکوشند.

معیار امام علی علیه السلام در تشکیل حکومت که با اقبال و انتخاب آزادانه مردم شکل گرفت، تنها رضایت و بیعت مردم بود (نک: نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۷). آن چه امروزه آن را دموکراسی می‌نامند، در وجهی پیشرفته‌تر در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام شکل گرفت؛ زیرا امام علیه السلام تلاش می‌کردند به طرق مختلف، راه نظارت مردم بر حکومت و عملکرد زمامداران را بگشایند. ایشان همواره مردم را به احساس مسئولیت در این امر مهم فرا می‌خواندند (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶). در اندیشه حق‌طلب امام علیه السلام آزادگان، ملاک اساسی و حقیقی قضاوت درباره حکومت، آن چیزی است که مردم درباره زمامداران و مدیران حکومتی بر زبان جاری می‌کنند (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

امیرمؤمنان علیه السلام، با نگاه عاشقانه و پرمهری که به مردمان داشت، خدمتگزاری را مبنایی اساسی در مدیریت می‌دانست؛ زیرا حکومت از آن مردم است، و یکی از حقوق زمامداران بر مردم این است که در جهت خشنودی و جلب رضایت آنان بکوشند (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳). امام علی علیه السلام همواره زمامداران را به شفاف‌سازی سفارش می‌کرد، تا زمینه‌های سوءظن مردم به حکومت از بین برود، و رضایت عمومی محقق شود (نک: همان)، همان‌گونه که خود با فرماندهان، چنین رفتار می‌نمود (نک: نهج‌البلاغه، نامه ۵۰؛ نصر بن مزاحم، ۱۰۷، ۱۴۰۴). مردم‌سالاری، آن‌گاه به حقیقت می‌رسد که میان زمامداران و مردم، فاصله‌ای نباشد، و مردم بدون ترس و واهمه خواسته‌های خود را با کارگزاران، در میان بگذارند (نک: نهج‌البلاغه، نامه ۶۷) و زمامداران از مهر و محبت به مردم دریغ نورزند، و چون خود را خدمتگزار مردم می‌دانند، راه هرگونه ظلم و تجاوز و حرمت‌شکنی بر مردم را می‌بندند. نمونه‌ای از مهر و رحمت امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به مردم، آن جایی است که چون خلخال از پای زنی غیر مسلمان که در

محدوده حکومت ایشان زندگی می کند، به غارت می رود، می فرماید:

«قَلُّوا أَنْ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا» (ابن هلال ثقفی، ۱۴۱۰، ج ۳۲۸، ۲).

حکومت عدالت گرایانه علوی، هرگز منافع عموم را فدای رضایت خواص نمی کرد و خواص گرایی را خطری بزرگ برای بقای حکومت می دانست (نهج البلاغه، نامه ۵۳). آن حضرت عموم مردم را پشتیبان دین و پایه و اساس حکومت اسلامی می دانست و معتقد بود بدون رضایت آنان، حکومت مردم سالار بی معناست (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۷- اصل اهتمام به مستضعفان در قرآن و سیره امیر مؤمنان

واژه مستضعفان، که قشر وسیعی از جامعه را تشکیل می دهد، معمولاً به افراد ناتوان (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۲۸۱، ۱)، کم روزی و آسیب دیده اطلاق می شود. قشری که در جامعه از یک زندگی معمولی، بی بهره مانده و بسته به امکانات، فرهنگ و محل زندگی، از لحاظ مادی یا معنوی یا فکری ناتوان شده اند. مستضعفان همواره در طول تاریخ، توسط مستکبران مورد ظلم و تعدی قرار گرفته یا زیر بار فشارهای اقتصادی در فقر زیسته یا از لحاظ فکری زیر فشار متکبران، از پرستش خدای یکتا به پرستش آنان منحرف گشته اند (نک: ابراهیم/ ۲۱). به همین دلیل، انبیای الهی همواره پیروان خود را به مبارزه با ظلم و استکبار فرا می خواندند. خداوند در آیات نورانی قرآن کریم بر حمایت مستضعفان تأکید می کند و از همه مردم می خواهد در این راه از هیچ تلاشی دریغ نوزند (نک: نساء/ ۷۵). حمایت از ستم دیدگان چنان اهمیت دارد که خداوند رحمان، پیامبرش را به منظور اهتمام به این امر، دعوت به صبر نموده و می فرماید:

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ...» (کهف/ ۲۸).

شأن نزول این آیه در روایات چنین آمده است: مستکبران که تحمل رویارویی با مستضعفان صالح و پاک طینت را نداشتند، از پیامبر مهر و رحمت می خواستند به آنان پشت کند و به مکنت و قدرت متکبران روی آورد. بدین سبب این آیه نازل شد و خداوند از پیامبرش خواست

در صف مؤمنان حقیقی بماند و همواره از آنان حمایت کند (فراء البغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ۱۸۸؛ اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۵۱۲؛ سمرقندی، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۴).

سیره امیرمؤمنان علیه السلام نیز در حمایت از مستضعفان و محرومان جامعه در تاریخ حکومت‌ها می‌درخشد. تلاش‌ها و حمایت‌های بی‌وقفه امیر عدالت‌پیشگان برآمده از نوع نگاه امام علیه السلام به مقوله ظلم و ظلم‌ستیزی است، که با تعالیم قرآن کریم نیز هم‌سو است. امام علی علیه السلام ستاندن داد مظلوم از ظالم را «پیمان الهی» می‌داند و بر آن تأکید می‌ورزد و علت پذیرش حکومت را نیز همین اصل معرفی نموده است (نک: نهج‌البلاغه، خطبه ۳؛ ابن طاووس، الطرائف، ۱۴۰۰، ج ۲، ۴۱۹؛ طبری، تحفه‌الأبرار، ۱۳۷۶، ۲۲۷). امام علیه السلام حق‌مداران در تمام دوران حکومت، از هر فرصتی برای گسترش فرهنگ ظلم‌ستیزی و حمایت از ستم‌دیدگان بهره می‌گرفتند و از مردم برای اصلاح جامعه به‌سوی این هدف یاری می‌طلبید (نک: نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۶). امام علیه السلام به منظور نیل به هدف حمایت از مظلومان جامعه، پیشنهاد می‌دهد زمامداران، نماینده‌ای با ایمان از میان خودشان انتخاب نمایند تا رسیدگی به مشکلات آنان، در راستای نیازهای حقیقی آن‌ها باشد. (نک: نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳).

سیره امام علی علیه السلام بیان‌گر این است که ایشان همواره می‌خواستند سنت‌اهتمام به مستضعفان پایدار بماند و به همین دلیل، چنان زندگی کردند که ناتوانان و محرومان بدانند که اولیای الهی از آن‌ها هستند و در جهت حفظ عزت و کرامت مستضعفان تلاش می‌نمایند. امام علیه السلام با اینکه مانند فقیرترین مردم زندگی می‌کرد، اما در ستاندن حق مظلومان، قوی‌ترین و قاطعانه‌ترین روش‌ها را پیش می‌گرفت (رک: توصیف ضرار بن زمره از امام علی علیه السلام نزد معاویه، طبری، کامل بهائی، ۱۳۸۳، ش ۵۳۹؛ مسعودی، ۱۴۰۹ هـ، ج ۲، ۴۳۰).

امام علیه السلام می‌دانست که به هر حال از سوی کارگزاران و زمامداران به مردم ظلم می‌شود. به همین دلیل برای حل این مشکل جایگاهی به نام «بیت‌القصص» تأسیس کرد تا مظلومان و آنان که از طرح رویاروی مسائل خود ناتوانند، دادخواهی و شکایات خود را در برگه‌ای بنویسند و در آن خانه بیندازند تا حضرت از آن مطلع گردد (حموی، بی تا، ج ۲، ۲۴۴).

حمایت امام علی علیه السلام از ستم‌دیدگان، تنها در حیطة مسائل حکومتی نبود، بلکه امام علیه السلام به عنوان یک انسان کامل و مسئول، همواره از یتیمان و مستضعفان جامعه حمایت می‌کرد. اهتمام امام علیه السلام در مسائل مالی فقرا و یتیمان مشهور و زبانزد خاص و عام است امام علیه السلام

به کودکان و زنان جامعه، که بیشتر مورد استضعاف قرار می‌گیرند، توجه ویژه‌ای داشت (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۲، ۱۰۶). نمونه‌ای از حمایت مظلوم در حکومت علوی، داستان سوده همدانی است که پیش‌تر بدان اشاره شد.

۸- اصل تعاون در قرآن و سیره امیرمؤمنان

انسان موجودی اجتماعی است و بدون تعاملات اجتماعی با هم‌نوعان خود، هرگز نمی‌تواند به آرمان‌های مادی و معنوی خود برسد. چراکه بسیاری از نیازهای انسان را هم‌نوعانش می‌توانند تأمین نمایند و بدون تعاون اجتماعی، هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بوی سعادت را استشمام نماید. اسلام نیز با در نظر گرفتن این واقعیت، تعاون را در رأس هرم تکالیف دینی اجتماعی قرار داده است. قرآن کریم به همه گروه‌ها و طبقات جامعه دستور به یاری‌رسانی یکدیگر در نیکی و پرهیزگاری می‌دهد:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده/۲)

که با توجه به دیگر آیات قرآن (بقره/۱۷۷) و برداشت مفسران می‌توان گفت برگشت معنای تعاون بر برّ و تقوا این است که جامعه مسلمانان بر برّ و تقوا و یا به عبارتی بر ایمان و عمل صالح ناشی از ترس خدا، اجتماع کنند، و این همان صلاح و تقوای اجتماعی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ۱۶۳).

یکی از نشانه‌هایی که قرآن کریم برای نیکوکاران و در رأس آنان امیرمؤمنان و خانواده ایشان برمی‌شمارد این است که آنان محرومان و فقیران را در اموالشان شریک می‌کنند (ذاریات/۱۹؛ انسان/۸).

این واقعیت را نیز باید پذیرفت که جوامع انسانی دارای تنوع و تکثر اجتماعی هستند و بدون این تفاوت‌ها هلاک خواهند شد. امام رضا علیه السلام از جد بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده‌اند:

«لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا» (صدوق، الأمالی، ۱۳۷۶، ۴۴۶؛

مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳، ج ۳۸۳، ۷۴).

امام علیه السلام لازمه زمام‌داری و مدیریت یک مجموعه انسانی را پذیرش تنوع و تکثر اجتماعی

می‌داند و شایستگی مدیریت یک فرد را در توانایی او در همسو کردن گروه‌های اجتماعی، در جهت اهداف خداگرایانه معرفی می‌نماید. امام علیه السلام این نوع نگاه حق‌گرای خویش را توسط نامه‌ها و خطبه‌ها به فرمانداران و زمامداران منتقل می‌کردند (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳). آن حضرت که مشارکت همگانی را از ضرورت‌های رهبری و مدیریت خردمندانه می‌داند، خود مردم را به این اصل مهم فرا می‌خواند (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶) و علت عزت و بقای دولت‌ها را وحدت و علت ذلت و هلاکت آنان را پراکندگی و تفرقه معرفی می‌کند و مردم را به عبرت‌گرفتن از احوال آنان سفارش می‌کند (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲).

معنای دو واژه تکافل و مواسات نیز، که گاه در روایات معصومان علیهم السلام در تأکید بر مفهوم اصل تعاون، استعمال شده‌اند نزدیک به معنای تعاون است. ریشه تکافل (کفل) در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ۱۸۷). و در اصطلاح به معنای آن است که افراد امور یکدیگر را بر عهده بگیرند و در اداره امور، در جهت تأمین و برطرف نمودن نیازهای یکدیگر و حفظ مصالح و سلامت جامعه تلاش نمایند. مواسات نیز که در روایات بسیار بر آن تأکید شده، از ریشه «أسو» به معنای دستگیری، همیاری، مساعدت و مددکاری به مال و جان (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ۳۵)، هم‌دردی با دیگران در نیازها و مشکلات و سهیم‌ساختن آنان در بهره‌گیری از امکانات زندگی خویش است.

امام علیه السلام خود، اصل مواسات را آن زمان که پیامبر در مکه یار و یآوری نداشت، با برابرداشتن جان خویش با جان پیامبر، در لیلۃ‌المبیت بر پا نمود (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ۳۹؛ ابن‌الاثیر، أسد الغابة، ۱۴۰۹، ج ۳، ۵۹۳).

امیرمؤمنان در زندگی پر برکت خویش، همواره زیباترین صحنه‌های تعاون و مواسات را جلوه بخشید و در این راه نمونه و اسوه همگان گردید.

۹- اصل عدم انظلام در قرآن و سیره امیرمؤمنان

انظلام به معنای تن به ظلم دادن و زیر بار ستم رفتن است، یعنی انسان شرافت و کرامت خویش را نادیده گیرد و در برابر ستم ستمگر سکوت کرده، ظلم او را بپذیرد. در دین مقدس اسلام، از پذیرش ظلم و زیر بار ستم رفتن به شدت نهی شده است. در قرآن کریم همه انسان‌ها نزد خدای یکتا، در اصل خلقت، مساوی‌اند و کسی حق ندارد خود را برتر از دیگری

بداند و با این تفکر، ظلم و تعدی به هم‌نوعانش را بر خود روا بشمارد.

همان‌گونه که خداوند در قرآن کریم از ظلم کردن نهی فرموده، انظلام و پذیرش ظلم را نیز مورد نهی و نکوهش قرار داده است: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (بقره/۲۷۹)

«این بخش از آیه مبارکه گرچه در مورد رباخواران آمده ولی در حقیقت یک شعار وسیع پر مایه اسلامی است که می‌گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری بپرهیزند، از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند، اصولاً اگر ستم‌کش نباشد، ستمگر کمتر پیدا می‌شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند کسی نمی‌تواند به آن‌ها ستم کند. باید پیش از آنکه به ظالم بگوییم ستم مکن به مظلوم بگوییم تن به ستم مده.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۳۳۷، ۲)

پیامبر مهر و رحمت و دانش‌آموختگان مکتب نبوی، هرگز در برابر ظلم ظالمان سکوت نکردند و همواره در حفظ عزت و کرامت انسان کوشیده‌اند. نمونه‌ای برجسته از پایبندی به اصل عدم انظلام واقعه «حلف الفضول» (ابن هشام، ۱۴۲۰، ج ۱۰۱۳۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۱-۱۳؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷-۱۸) است. این پیمان ضد انظلامی، به قدری محکم، استوار و مهم بود که نسل‌های آینده نیز به آن وفادار بودند و آن را محترم می‌شمردند؛ چنان‌چه در سیره امام حسین علیه السلام، که دست‌پروده مکتب علوی است، آمده که ایشان از این پیمان در دفع زورگویی برادرزاده معاویه و شکستن فضای انظلام، به آن تمسک جست (ابن هشام، ۱۴۲۰، ج ۱، ۱۳۵؛ ابن کثیر الدمشقی، ۱۴۰۷، ج ۲، ۲۹۳).

امیرمؤمنان علیه السلام، با توجه به تعالیم و اصول قرآنی، ایستادگی در برابر ستمگر را بهترین عمل معرفی نموده است (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴). و به مردم می‌آموزد که برای حفظ هویت انسانی و ایمانی خود تن به ذلت ستم ندهند و در پیکار با ستمگران و زورگویان، هرگونه که می‌توانند بکوشند (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳).

۱۰- اصل تعلیم و تربیت در قرآن و سیره امیرمؤمنان

اهمیت مسئله تعلیم و تربیت انسان، بر هیچ کس پوشیده نیست. این مسئله چنان اهمیت دارد که خداوند یکی از اهداف مهم بعثت انبیاء را تزکیه و تعلیم انسان معرفی می‌نماید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ

يُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران/۱۶۴)

هدف اسلام و تمامی ادیان الهی، پرورش روح انسانی است. در نگاه عالمانه امیرمؤمنان، نیاز مردم به دانش و تحصیل اخلاق فاضله، بیش تر از نیاز اقتصادی آنان است:

«إِنَّكُمْ إِلَى اِكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى اِكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَ الذَّهَبِ» (آمدی، ۱۳۶۶، ۲۴۷).

در حکومت حقّ علوی، توسعه فرهنگی بر پیشرفت‌های اقتصادی تقدم دارد؛ زیرا توسعه اقتصادی نیز بدون توسعه فرهنگی ممکن نخواهد بود و جامعه‌ای که در جهل فرو رفته باشد، نه توانایی برخورداری از امکانات و زمینه‌های اقتصادی را دارد و نه از چگونگی بهره‌وری و ضرورت‌های استفاده از امکانات موجود آگاهی دارد.

امیرمؤمنان علیه السلام با آگاهی از این حقیقت که هرگونه صلاح و دگرگونی در وضع جامعه، بدون نفوذ در فکر و روح افراد آن جامعه امکان پذیر نیست، به اشکال مختلف و در موقعیت‌های گوناگون به این مهم عنایت و توجه کرده (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۴، ۱۰۹) و آموزش مردم را یکی از اصلی‌ترین وظایف دستگاه حکومت می‌داند (لیثی الواسطی، ۱۳۷۶، ۳۲۸). اصل تعلیم و تربیت مردم چنان در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام اهمیت دارد که آن را از مهم‌ترین حقوق مردم بر زمامداران می‌دانستند (نهج البلاغه، خطبه ۳۴) و همواره بر آموزش مردم تأکید می‌کردند (نهج البلاغه، نامه ۶۷).

تأکیدها و تشویق‌های امام علیه السلام به تعلیم و تربیت، تنها به خطبه‌ها و نامه‌های ایشان محدود نمی‌شد بلکه به گواهی تاریخ، سهم آموزندگان قرآن، از بیت‌المال بیشتر از دیگران بود (ابن هلال الثقفی، ۱۴۱۰، ج ۱، ۷۹). در حکومت علوی، اهتمام به آموزش مردم، زمان و جایگاه خاصی نمی‌طلبید. بلکه گزارش شده که امام علی علیه السلام هرگاه از نبرد فراغت می‌یافت، به آموزش مردم و داوری میان آنان می‌پرداخت (حلی، ۱۴۰۷هـ/۱۱). امیرمؤمنان علیه السلام چنان به آگاهی مردم اهمیت می‌دادند که چون فردی از ایشان سوال مهمی می‌پرسید، جواب او را در حضور مردم می‌دادند تا همه از آن آگاهی یابند و دانشی که می‌آموزند، فراموش نگردد (نهج البلاغه، حکمت ۲۶۶).

از برنامه‌های آموزشی امیرمؤمنان علیه السلام، تعلیم احکام صحیح اسلامی به تجار و بازاریان بود. امام علیه السلام خود به بازار می‌رفتند و بازاریان را با قوانین و احکام حقیقی کسب و کار آشنا می‌نمودند (ابن هلال الثقفی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۶۸).

امیرمؤمنان با تمام وجود خواستار آگاهی و بصیرت مردم بود و در تمام لحظات عمر پربرکت خویش در مسیر علم و دانش حرکت کرد؛ در دوران حیات نبی اکرم (ص)، شاگردی ایشان کرد و پس از پیامبر، خود پرچم علم و پیشوایی را برافراشت (ابن عبد البر، الاستیعاب، ۱۴۱۲ هـ ج ۳، ۱۱۰۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۸، ۳۶۸).

نتیجه

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که امیر مؤمنان علیه السلام در مدیریت خویش، همواره پایبند به اصول قرآنی بود و سیره و روش خویش را بر طبق وحی الهی پی‌ریزی کرد و نتیجه‌ی این بررسی چیزی جز همراهی و جدایی ناپذیری علی علیه‌السلام و قرآن نیست، و قرآن همان‌گونه که بر اندیشه‌ی علی علیه السلام تأثیر گذاشت، در سیره و کردار ایشان نیز تجلی ویژه‌ای داشت. در این راستا تنها هدف امام علیه السلام در اجرایی کردن اصول مدیریتی خویش در عرصه اجتماع - که دقیقاً همسو با اصول و تعالیم قرآنی است - هدفی جز ایجاد عدالت اجتماعی، حفظ عزت و کرامت انسان‌ها و رهانیدن آن‌ها از هرگونه اسارت و رساندن آنان به آزادی حقیقی و به عبارت دیگر شکوفایی استعدادهای فردی و اجتماعی در جامعه‌ای سالم برای رسیدن به کمال حقیقی بود.

منابع فارسی

- دلشاد تهرانی، مصطفی، دلالت دولت: آیین‌نامه حکومت و مدیریت در عهدنامه‌ی مالک اشتر، تهران، دریا، ۱۳۸۸ ش.
- سیره نبوی منطق عملی: دفتر فردی، اجتماعی، مدیریتی، تهران، دریا، ۱۳۸۳ ش.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه‌ی دهخدا، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
- طبری، حسن بن علی، کامل بهائی، تهران، مرتضوی، ۱۳۸۳ ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ ش.

منابع عربی

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن ہبۃ اللہ، شرح نہج البلاغہ، قم، مکتبۃ آیۃ اللہ المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ھ
- ابن الأثیر، أبو الحسن علی بن محمد الجزری، أسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابۃ، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ھ
- ——— الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ۱۹۶۵م.
- ابن شہر آشوب، أبو جعفر محمد بن علی السّروی المازندرانی، المناقب، قم، علامہ، ۱۳۷۹ھ
- ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفۃ مذاهب الطوائف، قم، خیام، ۱۴۰۰ھ
- ابن عبد البر، أبو عمر یوسف بن عبد اللہ، الاستیعاب فی معرفۃ الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ھ
- ابن فارس، أحمد، معجم مقاییس اللغۃ، قم، مکتبۃ الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ھ
- ابن کثیر الدمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، البدایۃ و النہایۃ، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ھ
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ھ
- ابن ہشام، عبد الملک، سیرۃ النبوۃ، حققها: مصطفی صفا، ابراہیم ابیاری، عبد الحفیظ شلبی، ریاض، دارالمغنی، ۱۴۲۰ھ
- ابن ہلال الثقفی، ابواسحاق ابراہیم بن محمد بن سعید، الغارات، قم، دار الكتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ھ
- احمد بن أبی طاہر، بلاغات النساء، قم، الشریف الرضی، بی تا.
- الأربلی، أبو الحسن علی بن عیسی بن أبی الفتح، کشف الغمۃ فی معرفۃ الأئمۃ، تحقیق ہاشم الرسولی المحلاتی، تبریز، بنی ہاشم، ۱۳۸۱ھ
- الآمدی التیمی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، مکتبۃ الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۶ش.
- الاندلسی، عبدالحق بن غالب ابن عطیہ، المحرّر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۴۲۲ھ
- البلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ھ
- التستری، محمد تقی، بہج الصباغۃ فی شرح نہج البلاغۃ، تہران، موسسہ انتشارات امیرکبیر،

- ۱۳۷۶ ش.
- الحر العاملي، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۹ هـ.
- الحلبي، احمد بن محمد بن فهد، عدة الداعي و نجاح الساعي، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ هـ.
- الحموي القادري الحنفي، ابي بكر بن علي بن محمد بن حجة، ثمرات الاوراق في المحاضرات، مصر، نشر عبد الحميد احمد حنفي، بی تا.
- الذهبي، شمس الدين محمد بن احمد، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، تحقيق عمر عبد السلام تدمري، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۱۳ هـ.
- الراغب الاصفهاني، أبو القاسم الحسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، تحقيق: صفوان عدنان داودي، دمشق، بيروت، دارالعلم الدار الشامية، ۱۴۱۲ هـ.
- الرضي، ابو الحسن محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي)، نهج البلاغة، قم، هجرت، ۱۴۱۴ هـ.
- الزبيدي، مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۴ هـ.
- السمرقندي، نصر بن محمد بن احمد، بحر العلوم، بی جا، بی تا.
- الصدوق، ابو جعفر محمد بن حسين بابويه قمي، الأمالي، تهران، كتابچی، ۱۳۷۶ ش.
- كتاب من لا يحضره الفقيه، موسسه النشر الاسلامي، قم، ۱۴۰۴ هـ.
- الطباطبائي، السيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، دفتر النشر الاسلاميه، قم، ۱۴۱۷ هـ.
- الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك (المعروف بتاريخ الطبري)، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث، ۱۳۸۷ هـ.
- الطبري، حسن بن علي، تحفة الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام، تهران، الميراث المكتوب، ۱۳۷۶ ش.
- الطوسي، ابو جعفر محمد بن الحسن، الأمالي، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ هـ.
- ابن عماد حنبلي الدمشقي، ابو الفلاح، شذرات الذهب في اخبار من ذهب، تحقيق، دمشق - بيروت، دار ابن كثير، ۱۴۰۶ هـ.
- الفراء البغوي، الحسين بن مسعود، معالم التنزيل في تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث

- العربی، ۱۴۲۰هـ
- الفراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، نشر الهجرة، ۱۴۱۰ هـ
- الفيض الكاشاني، محمد محسن، الوافي، الاصفهان، المكتبة الامام الخميني أمير المؤمنين، ۱۴۰۶ هـ
- الكليني، أبو جعفر محمد بن يعقوب، الكافي، صححه و علق عليه على أكبر الغفاري، طهران، دار الكتب الاسلامية، ۱۴۰۷ هـ
- الكوفي، أبو محمد أحمد بن اعثم، الفتوح، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالأضواء، ۱۴۱۱ هـ
- الليثى الواسطى، على بن محمد، عيون الحكم و المواعظ، قم، دار الحديث، ۱۳۷۶ ش.
- المجلسى، محمدباقر بن محمد تقى، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الاطهار، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ۱۴۰۳ هـ
- المسعودى، أبو الحسن على بن الحسين، التنبيه و الإشراف، تصحيح عبد الله اسماعيل الصاوى، القاهرة، دار الصاوى، بی تا.
- المصطفوى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۶۰ ش.
- المفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، قم، كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ هـ
- نصر بن مزاحم المنقرى، وقعة الصفيين، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ۱۴۰۴ هـ
- النورى الطبرسى، حسين بن محمد تقى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الطبعة الثانية، بيروت، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۰۸ هـ
- النيسابورى، أبو على محمد بن القتال، روضة الواعظين و بصيرة المتعظفين، قم، منشورات الرضى، ۱۳۷۵ ش.
- اليعقوبى، احمد بن أبى يعقوب بن جعفر، تاريخ اليعقوبى، بيروت، دار صادر، بی تا.